



## Critical analysis of the alleged syntactic errors; “marfu’at in the book of critique of the and mansoubat” in the qur'an quran

Mehdi Davari Dolatabadi <sup>1</sup>  
Mahyar Khani Moghaddam <sup>2</sup>  
Seddigheh Farhadian <sup>3</sup>

### ABSTRACT

The syntactic usage of some words in the Qur'an is not in line with the common rules of Arabic grammar, and this has been a pretext for opponents of the Qur'an since its revelation to attribute literary errors in the structure of the book known as literary miracles, eloquence and rhetoric to drive it out of revelation and diminish the tendency of human beings to Islam. Among them is a book called "Critique of the Qur'an" which has been published recently and in a part of it, the suspicions regarding the Qur'anic errors in the cover of modern literature are presented. The present study, while categorizing and selecting the most prominent syntactic doubts of the mentioned book about the nominative cases (*marfou'at*), including: "incompatibility of verb with subject", "the noun of “*lakinna*” being nominative", "the noun of “*inna*” being nominative" and "the masculinity of predicate of a feminine nouns", and the accusative cases (*mansubat*), including: "Subject in nominative construct", "Unreasonably function of an exception", "Exclusion of majority from minority" and "Plurality of the noun followed a number", tries to examine them descriptively-analytically and explain the most important related criticisms based on sound reasons. According to the results of the research, attitudinal vulnerabilities (biases and therefore attempting to falsely represent the Qur'an) and methodological vulnerabilities (lack of mastery of Arabic literature, lack of attention to the Qur'an as a source of Arabic rules, mere attention to the surface of the Qur'an and non-observance of research criteria) have made the authors of the book "Critique of the Qur'an" to slip in order to use their misconceptions as a basis for denying that the Qur'an is divine and claiming that it was fabricated by the Prophet (PBUH).

**KEYWORDS:** Literary Error, Syntactic Doubts, Critique of the Quran, Soha, the Holy Quran

<sup>1</sup>. Assistant Professor, University of Qur'anic Sciences and Thoughts \* | Email: m.davari@quran.ac.ir

<sup>2</sup>. Assistant Professor, Department of Islamic teachings, University of Gilan | Email: andqurani.qom@gmail.com

<sup>3</sup>. MA of the University of Qur'anic Sciences and Thoughts | Email: izadi1866344@gmail.com





## تحلیل انتقادی انکاره خطاهای نحوی (مرفوعات و منصوبات) قرآن در کتاب نقد قرآن

مهدی داوری دولت آبادی<sup>۱</sup> | مهیار خانی مقدم<sup>۲</sup> | صدیقه فرهادیان<sup>۳</sup>

### چکیده

شیوه کاربرد نحوی برخی از کلمات در قرآن با قواعد رایج علم نحو، همخوانی نداشته و این امر، دستاویزی برای معارضان قرآن از نزول آن تاکنون بوده تا با انتساب خطاهای ادبی در ساختار کتابی که به اعجاز ادبی و کمال فصاحت و بلاغت مشهور است، آن را از وحیانی بودن خارج ساخته و گرایش انسان‌ها به اسلام را کم‌رنگ سازند. از جمله آنها، کتابی به نام «نقد قرآن» است که اخیراً منتشر شده و در بخشی از آن، شبهات ناظر به اغلاط قرآنی با ادبیاتی نوین ارائه گردیده‌است. پژوهش حاضر، ضمن دسته‌بندی و انتخاب برجسته‌ترین شبهات نحوی کتاب مذکور پیرامون مرفوعات شامل: «عدم تناسب فعل با فاعل»، «مرفوع بودن اسم (لکن)»، «مرفوع بودن اسم (إن)» و «مذکر بودن خبر اسم مؤنث» و منصوبات شامل «مبتدای منصوب»، «کاربرد استثناء نامعقول»، «استثناء اکثریت از اقلیت» و «جمع آوردن معدود»، آنها را با روش توصیفی — تحلیلی، بررسی و مهمترین نقدهای مرتبط را بر اساس دلایل متقن، تبیین می‌نماید. بر اساس نتیجه پژوهش، آسیب‌های نگارشی (غرض‌ورزی و تلاش برای ساختگی نمایاندن قرآن) و روشی (عدم تسلط بر ادبیات عرب، عدم توجه به قرآن به عنوان منبع قواعد عربی، توجه صرف به ظاهر قرآن و عدم رعایت ضوابط پژوهش) مؤلف/مؤلفان کتاب «نقد قرآن» را دچار لغزش کرده تا برداشت‌های اشتباه خود را دستمایه‌ای برای نفی الهی بودن قرآن و بر ساخته دانستن آن از سوی پیامبر ﷺ سازند.

### واژه‌های کلیدی: خطای ادبی، شبهات نحوی، نقد قرآن، سها، قرآن کریم

۱. استادیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم\* | Email: m.davari@quran.ac.ir

۲. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه گیلان | Email: andqurani.qom@gmail.com

۳. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم | Email: izadi1866344@gmail.com

## ۱- بیان مسأله

قرآن در آیات گوناگون، مردم را به معارضه در همه دوران‌ها -چه گذشته و چه آینده- دعوت کرد که اگر می‌توانند مانند آن (طور/ ۳۴)، یا ده سوره (هود/ ۱۳) و یا حتی سوره‌ای همانند آن (یونس/ ۳۸) بیاورند. بی‌شک یکی از مهم‌ترین وجوهی که قرآن کریم مخالفان و منکران را به تحدی و هم‌وردی دعوت نموده، جنبه فصاحت و بلاغت آن است. فصیحان و بلیغان از آوردن حتی یک سوره مانند قرآن هم، عاجز و ناتوان ماندند و اعتراف کردند که این کتاب آسمانی از ادبیات بسیار فrazمندی برخوردار است که کسی را یارای هم‌وردی با آن نیست. حتی مدعیان نیز در طول تاریخ با رسوایی نتوانستند ادعای همانندآوری قرآن را اثبات کنند و به دست فراموشی سپرده شدند (معرفت، ۱۳۸۸، ج ۴: ۲۲۷). در این راستا، معاندان قرآن کریم سعی نمودند که به زعم خود، برخی خطاهای ادبی را نسبت به قرآن کریم مطرح نموده و آن را دلیلی بر بشری بودن قرآن قرار دهند. در این زمینه، فردی (یا احتمالاً گروهی) با نام مستعار «سها» کتابی به نام «نقد قرآن» نگاشته و در بخشی از آن، اشکالات ادبی بر قرآن وارد نموده است. پژوهش حاضر درصدد تحلیل انتقادی شبهات نحوی مطرح شده توسط وی (ناظر به گستره مرفوعات و منصوبات) در کتاب نقد قرآن است.

### ۱-۱- پیشینه پژوهش

پیشینه تاریخی بحث ادبی و بلاغی قرآن به زمان نزول آن برمی‌گردد و برخی از مفسران همانند فراء در «معانی القرآن»، نحاس در «اعراب القرآن» و ابو عبیده معمر بن مثنی در «مجاز القرآن» از همان قرون اولیه در مباحث خود به بحث‌های ادبی آیات قرآن پرداخته‌اند. در قرون بعدی تا عصر حاضر، برخی از مفسران و قرآن پژوهان مانند سید رضی در «تلخیص بیان عن مجازات القرآن»، طبرسی در «جوامع الجامع»، زمخشری در «الکشاف»، ابن عطیه اندلسی در «المحرر الوجیز»، ابو حیان در «البحر المحیط»، سیوطی در «البيان فی غریب الإعراب القرآن»، نظام المدین نیشابوری در «التبیان فی تفسیر غرائب القرآن»، عایشه بنت الشاطی در «التفسیر البیانی للقرآن» و محمد هادی معرفت در «شبهات و ردود»، به صورت تخصصی و جدی‌تر، مباحث ادبی و بلاغی قرآن را مورد توجه قرار داده و عموم شبهات مطرح شده را پاسخ گفته‌اند.

مقالات بسیار اندکی نیز در این زمینه نگاشته شده است؛ به عنوان نمونه مقاله «نقد دلایل نحوی مستشرقان در ادعای اغلاط نحوی قرآن» از علی کریم پور و محمد امینی که به ریشه‌یابی مهمترین دلایل مطرح شدن این گونه شبهات پرداخته است. لازم به ذکر است علاوه بر آنکه شواهد مورد استناد از آیات قرآنی در پژوهش حاضر با تحقیقات پیشین تفاوت دارد، با توجه به ادبیات کتاب «نقد قرآن» و مشاهده آثار احتمالی آن در اذهان افراد به ویژه جوانان، ضمن دسته‌بندی شبهات و انتخاب برجسته‌ترین شبهات مرتبط، با نگاهی جامع، اقوال پراکنده درباره هر یک را جمع‌آوری کرده و یک بازخوانی نواز آن ایرادها و پاسخ‌ها ارائه داده و با توجه به حجم مقاله، به ذکر ادله نقضی و نقد شبهات مرتبط می‌پردازد و در موارد معدودی نیز تحلیل نگارندگان نیز ضمیمه آراء موجود شده است.

## ۲- بررسی شبهات نحوی در گستره مرفوعات

تبع نگارنده در کتاب نقد قرآن، بیانگر آن است که می‌توان برجسته‌ترین ایرادهای نحوی آن به قرآن- در بخش مرفوعات- را شامل بر «عدم تناسب فعل با فاعل»، «مرفوع بودن اسم (لکن)»، «مرفوع بودن اسم (إن)» و «مذکر بودن خبر اسم مؤنث» دانست که در ادامه به تحلیل و نقد آنها پرداخته خواهد شد.

### ۲-۱- بررسی شبهه عدم تناسب فعل با فاعل

**تقریر شبهه:** در آیه ذیل، فاعل «خصمان» تشبیه است ولی برای آن، فعل جمع «إِخْتَصَمُوا» به کار برده شده و مطابقت ندارد. همانند آیه ۹ سوره حجرات که فاعل آن «طائفان» و تشبیه است و برایش فعل جمع «إِقْتُلُوا» به کار برده شد (سها، بی تا: ۷۶۴).

«هَذَا إِنْ خَضَمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ نِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ»: اینان دو گروهند که درباره پروردگارشان به مخاصمه و جدال پرداختند؛ کسانی که کافر شدند، لباس‌هایی از آتش برای آنها بریده شده و مایع سوزان و جوشان بر سرشان ریخته می‌شود» (حج/ ۱۹).

**بررسی و نقد:** می‌توان در تحلیل و نقد شبهه مذکور، موارد ذیل را بیان داشت:

۱- «خصم» که در اصل «اسم مصدر» است، از جهت لفظ، مفرد مذکر، ولی از جهت معنی، جمع است و در آیه شریفه فوق، «خَضَمَانِ» یا دو گروه متخاصم از افراد، فرقه‌ها و

طوائف گوناگون تشکیل می‌شوند (درویش ۱۴۱۵، ج ۶: ۴۱۵؛ ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۷: ۴۹۵). لذا جایز است که فعل، اسم اشاره، ضمیر و... برای آن، از جهت مطابقت با لفظ، به صورت مثنی و از جهت مطابقت با معنا به صورت جمع به کار رود.

۲- «خصمان» در آیه شریفه فوق، صفت برای «شخصان» نیست تا از جهت لفظ و معنی بر مثنی دلالت کند، بلکه صفت برای «فوجان» است؛ پس فعل آن یعنی «اِخْتَصَمُوا»، بر معنی حمل شده و به صورت جمع آمده است (خفاجی، ۱۴۱۷، ج ۶: ۵۰۲).

۳- در آیه شریفه فوق، از اینکه «خَصْمَانِ» از جهت لفظ، مثنی است، «هَذَا» به اعتبار لفظ، به صورت مثنی آمده است و از آن جهت که اسم جنس عام است، فعل آن «اِخْتَصَمُوا» به اعتبار معنی، به صورت جمع به کار رفته است. گرچه برعکس آن هم ذکر می‌شد، جایز بود. یعنی اگر به جای «هَذَا»، «هؤلاء» ذکر می‌شد و به جای «اِخْتَصَمُوا»، «اِخْتَصَمَا» می‌آمد، در این صورت نیز جمله صحیح بود؛ زیرا به اعتبار لفظ بر مفرد و به اعتبار معنی بر جمع، حمل می‌شود (قونوی، ۱۴۲۲، ج ۱۳: ۳۵؛ دقر، ۱۳۹۵: ۱۹۶).

۴- این نکته در آیات «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَأُضِلُّوا يَبِئْسَمَا...» (حجرات / ۹) و «وَهَلْ أَتَاكَ نَبُؤُا الْخُضُمِ- إِذْ تَسَوَّرُوا الْحِزَابِ» (ص / ۲۱) نیز قابل مشاهده است. زیرا درگیری میان افراد مؤمن رخ می‌دهد، در حالی که آشتی میان دو گروه درگیر برقرار می‌شود، نه تک تک افراد هر گروه. بر این اساس، «اقتلوا» ناظر به افراد درگیر و «بینهما» معطوف به دو گروه دشمن در مرحله صلح و آشتی است (معرفت، ۱۳۸۸: ۴۹۳-۴۹۲). پس در آیات شریفه فوق نیز، که ضمائر فعل‌های «اقتلوا» و «تَسَوَّرُوا» به «طَائِفَتَانِ» و «الْخُضُمِ» بر می‌گردد، از آنجا که «طَائِفَةٌ» و «الْخُضُمِ» بر چندین فرد، گروه و فرقه دلالت دارد، به اعتبار معنی، فعل‌های آنها به شکل جمع به کار رفته است.

## ۲-۲- بررسی شبهه مرفوع بودن اسم (لکن)

**تقریر شبهه:** در آیه ذیل ادعا شده «الْمُقِيمِينَ» منصوب است اما بقیه اسماء-«الْمُؤْتُونَ» و «الْمُؤْمِنُونَ»- مرفوع آورده شده‌اند؛ درحالی که همگی باید مرفوع (اگر خبر محسوب شوند) یا منصوب (اگر مبتدا محسوب شوند) باشد (سهام، بی تا: ۷۵۹): «لَكِنَّ الرَّاٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَٰئِكَ سَنُعْطِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا»: ولی راسخان در علم از آنها و مؤمنان (از امت

اسلام) به تمام آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو نازل گردیده، ایمان می آورند. (همچنین) نمازگزاران و زکات دهندگان و ایمان آورندگان به خدا و روز قیامت، بزودی به همه آنان پاداش عظیمی خواهیم داد (نساء/ ۱۶۲).

**بررسی و نقد:** می توان در تحلیل و نقد شبهه مذکور، موارد ذیل را بیان داشت:

۱- نصب کلمه «المقیمین» در آیه مذکور که قبل و بعد از آن مرفوع است، به دلیل جدا بودن از ماقبل خود است که در این صورت «مفعول به» برای فعل «أمدح» یا «أخص» است (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱: ۳۹۰؛ بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۲: ۱۰۹) که اصطلاحاً به باب «مدح و اختصاص» مشهور و در ادبیات عرب، شیوه‌ای پرکاربرد است.

۲- واژه «الصَّابِرِينَ» نیز در آیه «وَالْمُؤْمِنُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرِيَاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ» (بقره/ ۱۷۷)، نمونه دیگری از کاربرد شیوه مذکور در قرآن کریم است. سیبویه در باب «ما يُنْتَصَبُ فِي التَّعْظِيمِ وَ الْمَدْحِ» (اسم‌هایی که از باب بزرگداشت و ستایش، منصوب می شوند)، تأکید می کند که واژه‌های «المقیمین» و «الصَّابِرِينَ» مصادیقی برای قاعده مدح و تعظیم است. وی تصریح می کند که باب مدح و تعظیم در ادب عربی، بابی گسترده و پر کاربرد بوده و به تفصیل در این باره بحث کرده است (سیرافی، ۱۴۲۹، ج ۲: ۳۹۵).

۳- ابو عبید نیز جایز می داند از باب تغییر اسلوب جمله از یکسان بودن، واژه‌ای را که باید به اقتضای روند جاری کلام به رفع خواند، آن را از باب تغییر سبک، به نصب خواند و بالعکس. آن گاه دو بیت ذیل را از اشعار خرنق، شاهد می آورد:

لَا يَبْعُدَنَّ قَوْمِي الدِّينَ هُمْ      سَلِّمُ الْعُدَاةِ وَ آفَةُ الْجُزْرِ  
النَّازِلِينَ بِكُلِّ مَعْتَرِكٍ      وَالطَّيِّبُونَ مَعَاقِدَ الْأَزْرِ!

کلمه «النازلین» برخلاف ماقبل و مابعدش به نصب خوانده شده است (ر.ک: معرفت،

۱۳۸۸: ۴۵۲).

۴- یکی از مواضع نصب اسم در بخش «مفعول به»، بحث اختصاص به مدح یا ذم است. برای یافتن نقش صحیح کلمات توجه به این مبحث نیز، لازم است؛ بنابراین نقش «المقیمین»، اسم (لکن) نیست بلکه به عنوان مفعول به برای فعل محذوف (أخصَّ المقيمین الصلاة) است و

۱. هرگز نمیرند قوم من! همانان که به سان سم گشوده، جان دشمنان را می گیرند و برای میهمانان شتر نحر می کنند. همانان که در هر کارزاری حاضرند، لکن از کارهای ناروا روی بر می تابند و خود را با هتک ناموس دیگران، آلوده نمی کنند.

این بخاطر مدح و ستایش برپاکنندگان نماز و بیان اهمیت و ارزش برپاداشتن نماز است و این اسلوب و روش در زبان عربی هنگام مدح و بیان صفات پسندیده دیگران یک شیوه پرکاربرد و مرسوم می‌باشد؛ سیبویه که از علمای بزرگ علم نحو عربی است در این باره، مثال‌های بسیاری را ذکر نموده‌است (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱: ۵۹۰).

### ۳-۲- بررسی شبیهه مرفوع بودن اسم (إِنَّ)

**تقریر شبیهه:** اسم حرف مشبّهه «إِنَّ» که منصوب است، اما برخلاف قواعد نحوی، در برخی آیات مرفوع است. دو آیه ذیل تکرارند و فقط در لغت «صَابِئُونَ / صَابِئُونَ» اختلاف دارند که از نظر قواعد نحوی، «صَابِئُونَ» غلط است چون به اسم «إِنَّ» عطف شده و باید منصوب باشد (سها، بی تا: ۷۵۸).

«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصَّابِئُونَ وَ النَّصَارَىٰ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (مائده / ۶۹)؛

«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ النَّصَارَىٰ وَ الصَّابِئِينَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره / ۶۲)؛

**بررسی و نقد:** می‌توان در تحلیل و نقد شبیهه مذکور، موارد ذیل را بیان داشت:

۱- دقت در ظاهر آیات مذکور به راحتی این نکته را به دست می‌دهد که این دو آیه، تکرار یکدیگر و مانند هم نیستند. در ادبیات عرب، روابط همنشینی و تأثیرپذیری از واژه پیش از خود، امری بدیهی است.

۲- میان «هادوا» و «الصَابِئُونَ» تناسب لفظی برقرار است و هر دو واژه دارای «واو» هستند؛ زیرا «هادوا» فعل ماضی و مبنی است و اعراب در آن ظاهر نمی‌شود و گویا «الصَابِئُونَ» نیز اسمی است مبنی که اعراب آن ظاهر نمی‌شود. از سوی دیگر به اعتقاد کسایی، عطف «الصَابِئُونَ» بر «هادوا» عطف نسق است؛ زیرا معطوف، جمع مذکر و معطوف علیه هم حاوی ضمیر جمع مذکر است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳: ۲۲۴). همان سان که نصب این واژه در آیه دیگر (بقره / ۶۲) و با همین ساختار به مناسبت هم جواری، ترجیح داده شده‌است؛ زیرا «یاء» در «نصاری» که مفردش نصرانی است، شبیه مفرد آن است که صابئی می‌باشد (همان).



۲- «الصَّابِئُونَ» در آیه اول (مانده/ ۶۹) پیش از تکمیل خبر، بر اسم «إِنَّ»، معطوف شده و به دلیل عطف بر محل اسم «إِنَّ»، بنابر ابتدائیت، مرفوع است (معرفت، ۱۳۸۸: ۴۵۲-۴۵۰).

۳- بر اساس نظر فراء، اگر خبر «إِنَّ» بر اسمی مبنی و مرفوع، مانند ضمیر یا موصول، عطف و مرفوع شود، اشکال ندارد. این مسأله در سروده ضابئیء بن حارث بر جمعی نیز قابل مشاهده است:

«فَمَنْ يَكُ أَمْسَى- بِالْمَدِينَةِ رَحْلُهُ      فَيَأْتِي وَ قَيْتَارُ بِهَا لَغْرِيْبٌ»<sup>۱</sup>.

در این بیت «و قَيْتَارُ» عطف بر محل «یاء» در «إِنِّي» شده و مرفوع است قبل از آمدن خبر «لغریب» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳: ۲۲۴).

۴- بر اساس دیدگاه ابن قتیبه، راز مرفوع بودن «صَابِئُونَ» این است که مفهوم ابتدائیت در آن، هم پیش از دخول «إِنَّ» و هم پس از آن به قوت خود باقی است؛ زیرا کارکرد «إِنَّ» صرفاً افزودن معنای تحقیق بر جمله‌ای است که بر آن داخل می‌شود، برخلاف «لَعَلَّ» یا «لِيت»؛ زیرا این دو به ترتیب معنای ترجی و تمنی (امید و آرزو) را بر مفهوم کلام می‌افزاید (ابن قتیبه، ۱۳۹۸: ۵۲).

۵- رفع «الصَّابِئُونَ» به دلیل عطف بر محل اسم «إِنَّ» است؛ زیرا اسم «إِنَّ» در اصل مبتدأست و «إِنَّ» برخلاف دیگر حروف مشبیه بالفعل، تغییری در مفهوم کلام ایجاد نکرده است؛ لذا میان گزاره «زَيْدٌ قَائِمٌ» و «إِنَّ زَيْدًا قَائِمٌ» به لحاظ معنا، فرق وجود ندارد؛ جز اینکه جمله دوم تأکید شده و تأکید بر جمله، تغییر معنوی به حساب نمی‌آید؛ زیرا تغییر ساختاری و ماهوی مراد است؛ مانند تبدیل خبر به انشاء یا بالعکس، لیکن میان گزاره‌های «زَيْدٌ قَائِمٌ»، «لَعَلَّ زَيْدًا قَائِمٌ» و «لِيتٌ زَيْدًا قَائِمٌ» از نظر معنا فرق است؛ چرا که جمله دوم مفید شک و جمله سوم، مفید تمنی است. به همین دلیل نمی‌توان بر محل اسم این دو و بقیه حروف مشبیه بالفعل (جز إِنَّ) عطف گرفت (معرفت، ۱۳۸۸: ۴۵۲-۴۵۰).

۱. هر کس در مدینه منزل و مأوایی دارد که در آن، شب را به صبح می‌رساند، (شادمان است) اما من و قیار در این شهر، غریب هستیم.

#### ۴-۲- بررسی شبیهه مذکر بودن خبر اسم مؤنث

تقریر شبیهه: خبر *إِنَّ (قَرِيبًا)* در جنس با اسم *إِنَّ (رَحْمَت)* مطابقت ندارد. «رحمت» اسم مؤنث است و باید خبر آن هم مؤنث یعنی «قریبه» باشد (سها، بی تا: ۷۵۹).

«وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»: و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید، و او را با بیم و امید بخوانید! (بیم از مسئولیت‌ها، و امید به رحمتش و نیکی کنید) زیرا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است (اعراف/ ۵۶).

**بررسی و نقد:** می‌توان در تحلیل و نقد شبیهه مذکور، موارد ذیل را بیان داشت:

۱- نحویان درباره مطابقت مبتدا و خبر در عدد و جنس، شرایطی را ذکر کرده‌اند؛ به عنوان نمونه، خبر وقتی تابع مبتداست که: ۱. مشتق باشد؛ ۲. حامل ضمیری باشد که به مبتدا برگردد؛ ۳. مبتدا، باید مؤنث حقیقی باشد؛ ۴. هیچ کلمه‌ای بین مبتدا و خبر فاصله‌ای نیندازد (شرتونی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۱۲۷). مانند: «مریم قریبه متا». پس هنگامی که مبتدا، مؤنث مجازی (غیر حقیقی) باشد، خبر می‌تواند هم مذکر و هم مؤنث باشد و از آنجایی که کلمه رحمت، مؤنث غیر حقیقی است و همچنین بین مبتدا (رحمت) و خبر (قریب) لفظ جلاله الله حائل شد؛ بنابراین خبر آن می‌تواند به صورت مذکر بیاید، گرچه مبتدا مؤنث باشد.

۲- از موارد مشابه می‌توان به آیه «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا» (احزاب/ ۶۳) استناد کرد که مؤنث بودن «السَّاعَةَ» غیر حقیقی بوده و بین «السَّاعَةَ» و «قَرِيبًا» هم کلمه «تَكُونُ» فاصله انداخته است.

۳- بر اساس قواعد نحوی، یکی از تأثیراتی که مضاف (رحمت) به واسطه اضافه از مضاف الیه (الله) کسب می‌کند، مذکر شدن است؛ مشروط به اینکه مضاف الیه، مذکر باشد. لذا جایز است احکام مذکر را بر مضاف جاری کرد؛ مانند شعر:

«إِنَارَةُ الْعَقْلِ مَكْسُوفٌ بِطُوعِ هَوَىٰ وَ عَقْلٌ عَاصِي هَوَىٰ يَزِدُّهُ تَنْوِيرًا»

که «إِنَارَةُ» مؤنث از مضاف الیه خود که «العقل» مذکر می‌باشد، تأثیر پذیرفته؛ لذا خبر

آن (مکسوف) مذکر آورده شده است (صفایی، ۱۳۸۷: ۲۰۰).

۴- کلمه قریب (خبرِ ان) چون در مجاورت کلمه الله قرار دارد، از باب تنزیه الله از ذکر کردن کلمه قریب به صورت مؤنث خودداری شده و به صورت مذکر آورده شده است (الخالدی، ۱۴۲۸: ۳۷۰).

### ۳- بررسی شبهات نحوی قرآن، در گستره منصوبات

تتبع نگارنده در کتاب نقد قرآن بیانگر آن است که می‌توان برجسته‌ترین ایرادهای نحوی آن به قرآن در بخش منصوبات را شامل بر «مبتدای منصوب»، «کاربرد استثناء نامعقول»، «استثناء اکثریت از اقلیت» دانست که در ادامه به تحلیل و نقد آنها پرداخته خواهد شد.

#### ۳-۱- بررسی شبیهه مبتدای منصوب

**تقریر شبیهه:** در کتاب نقد قرآن نسبت به آیه ذیل، چهار شبیهه مطرح شده که یکی از آنها مرتبط با مبحث حاضر است: «رهبانیه» معطوف به مفعول‌های قبلی فعل «جعلنا» بوده و به دنبال آن «ابتدعوا» آمده که لازمه‌اش این است که «رهبانیه»، مبتدا و مرفوع باشد که در حال حاضر مرفوع نیست بلکه در قرآن، منصوب آمده است. این یک غلط آشکار نحوی است و مفسران برای اصلاح این خطا، راه‌های مختلفی رفته‌اند: از جمله فعل «ابتدعوا» را قبل از «رهبانیه» در تقدیر گرفته‌اند و گفته‌اند این فعل حذف شده که اگر چنین فرضی هم صحیح باشد، حذف فعل خطای نحوی بزرگی است، چون موجب خطای فوق (مبتدای منصوب) است (سها، بی تا: ۷۶۰).

«ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَءَاتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»: سپس در پی آنان رسولان دیگر خود را فرستادیم، و بعد از آنان عیسی بن مریم را مبعوث کردیم و به او انجیل عطا کردیم، و در دل کسانی که از او پیروی کردند رأفت و رحمت قرار دادیم؛ و رهبانیتی را که لبداع کرده بودند، ما بر آنان مقرر نداشته بودیم؛ گرچه ما جلب خشنودی خدا را بر آنان مقرر کرده بودیم، ولی حق آن را

رعایت نکردند؛ از این رو ما به کسانی از آنها که ایمان آوردند پاداششان را دادیم؛ و بسیاری از آنها فاسقند! (حدید/ ۲۷).

**بررسی و نقد:** می‌توان در تحلیل و نقد شبهه مذکور، نکات ذیل را بیان داشت:

۱- علت نصب «رهبانیه» بر اساس قاعده نحوی «اشتغال» است و تقدیر آن چنین است: «إِيتَدَعُوا رَهْبَانِيَّةً إِيْتَدَعُوهَا...» (بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۵: ۱۹۰). این یک اسلوب معمول در زبان عربی و بابتی مستقل در علم نحو ادبیات عرب است که بر اساس آن، اسمی مقدم و فعلی مؤخر می‌گردد و فعلی در ضمیر عمل می‌کند و آن ضمیر به اسم مقدم بر می‌گردد؛ مانند: «الكتاب قرأته» (شرتونی، ۱۳۸۷، ج ۴: ۲۱۶). گویا نویسنده کتاب نقد قرآن، اطلاع کافی از این مفاهیم و اسلوب رایج در ادبیات عرب ندارد.

۲- «رهبانیه» معطوف به «رحمه» و به عنوان «مفعول به» برای فعل «جعلنا» و منصوب است (ابن عطیه اندلسی، ۱۴۲۲، ج ۵: ۲۷۰).

۳- برخی معتقدند «رهبانیه» به دو دلیل نمی‌تواند معطوف به «رأفة» و «رحمه» باشد: ۱. برخلاف «رأفة» و «رحمه»، «رهبانیه» چیزی نبود که خداوند برای پیروان عیسی عليه السلام قرار داده باشد، بلکه آنان خود واضح و مبدع «رهبانیه» بودند. ۲. برخلاف «رأفة» و «رحمه»، «رهبانیه» عملی است که به قلوب وابسته نیست. فعل «جعلنا» مقید به عبارت «فی قلوب الذين أتبعوه» است و مفعول هایش «رأفة» و «رحمه» مقید به آن هستند و این قید با «رهبانیه» ارتباطی ندارد (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۷: ۳۸۰). در ادامه این بخش، بر اساس لزوم پاسخ به شبهات حول آیه فوق، پاسخ به سه شبهه دیگر سها، به اختصار بیان می‌گردد:

- **شبهه دوم:** عطف «رهبانیه» به مفعول‌های «جعلنا» موجب تناقض آشکاری شده‌است. چون از طرفی خدا بیان داشته ما «رأفة»، «رحمه» و «رهبانیه» را در دل مسیحیان قرار دادیم و از طرف دیگر بلافاصله گفته که «رهبانیه» را خود مسیحیان ابداع کردند و طبعاً کار خدا نیست (سها، بی تا: ۷۶۰).

**بررسی و نقد:** با توجه به پاسخ شبهه اول، «رهبانیه» معطوف به اسم‌های ماقبلش نیست و خداوند نیز آن را در دل پیروان حضرت عیسی عليه السلام قرار نداده‌است. همان گونه که خداوند در ادامه آیه شریفه مورد بحث می‌فرماید: «ما كتبنا عليهم...». در واقع این جمله مبین و

مفسّر جمله پیشین (...إِبْتَدَؤُهَا..) است. پس معنای این بخش از آیه این است: آنان [پیروان حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ] برای خود رهبانیتی را به وجود آوردند و ما آن را برایشان واجب نکردیم. با این توضیح هیچ تناقضی بین این دو عبارت دیده نمی‌شود (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۷: ۳۸۰). پس شبهه دوم بی‌اساس و مردود است.

- **شبهه سوم:** استثنای «إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ» معلوم نیست از چه چیزی استثناء شده است که مفسران را به تلاش عبث برای اصلاح مشکل واداشته است. عده‌ای گفته‌اند به «رهبانیت» برمی‌گردد که منظور این می‌شود: مسیحیان «رهبانیت» را برای رضایت خدا ابداع کردند (ر.ک: تفسیر کبیر، ج ۲۹؛ المیزان، ج ۱۷) که در این حالت، استثناء غیر معقول است. به علاوه این احتمال با ادامه آیه جور در نمی‌آید که گفته آن را به خوبی رعایت نکردند. چون قبلاً گفته بود «رهبانیت» بدعت مسیحیان بوده است؛ پس انتظار رعایت آن از طرف خدا بی‌معنی است. خلاصه هیچ راه معقولی برای استثناء مذکور باقی نمی‌ماند (سها، بی‌تا: ۷۶۰).

**بررسی و نقد:** جمله «إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ...» جمله‌ای معترضه است که بین دو جمله «مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ» و «فَمَا رَعَوْهَا» قرار گرفته است. این جمله، استثناء منقطع است و در استثناء منقطع، حکم عامل «مستثنی منه»، شامل «استثناء منقطع» می‌شود، گرچه لفظ «مستثنی منه»، شامل «مستثنی» نمی‌شود (حسن، ۱۳۶۷، ج ۲: ۲۹۵). پس استثناء در این جمله اقتضاء می‌کند که «ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ» معمول معنای فعل «کَتَبْنَاهَا» باشد. یعنی مستثنی از معنای عامل خویش استثناء گشته است (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۷: ۳۸۰). پس معنای استثناء این است: «و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرر نداشته بودیم؛ لیکن ما جلب خشنودی خدا را بر آنان مقرر کرده بودیم یعنی آنکه رضوان الهی را در هر کاری به دست آورند، نه مخصوص رهبانیتی باشد که برای خود ساختند. به این ترتیب آنها نه تنها آئین توحیدی مسیح را رعایت نکردند و آن را با انواع شرک آلودند، بلکه حق آن رهبانیتی را که خودشان ابداع کرده بودند نیز رعایت ننمودند، و به نام زهد و رهبانیت، دام‌ها بر سر راه خلق خدا گسترده‌اند، و دیرها را مرکز انواع فساد نمودند، و ناهنجاری‌هایی را در آئین مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ به وجود آوردند».

مطابق این تفسیر، «رهبانیت» جزء آئین مسیح نبود، بلکه پیروانش بعد از او آن را ابداع کردند و در آغاز چهره معتدل و ملایمی داشت، اما بعداً به انحراف گرایید و سر از مفاسد

بسیاری در آورد، ولی در آغاز نوعی زهدگرایی و از ابداعات نیک محسوب می‌شد؛ مانند بسیاری از مراسم و سنت‌های حسنه‌ای که هم اکنون در میان مردم رائج است و کسی نیز روی آن به عنوان تشریح و دستور خاص شرع تکیه نمی‌کند، ولی این سنت بعداً به انحراف گرائید و آلوده با اموری مخالف فرمان الهی و حتی گناهان زشتی شد، تعبیر قرآن به جمله «فما رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا»: حق آن را رعایت نکردند، دلیل بر این است که اگر حق آن ادا می‌شد سنت خوبی بود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۳: ۳۸۲-۳۸۳).

- **شبهه چهارم:** معلوم نیست که در «فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا» منظور عدم رعایت چه

چیزی است؟

**بررسی و نقد:** منظور از این بخش از آیه (فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا) آن است که پیروان حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام، سنتی را با زهد و ترک دنیا، برای رسیدن به رضای پروردگار ابداع نمودند اما به آن پایبند نبودند، به درستی به آن عمل نکردند و در انجام آن تکالیف، کوتاهی کردند. در واقع این کلام در بردارنده، سرزنشی از سوی خداوند به ابداع کنندگان رهبانیه می‌باشد؛ زیرا آنان باید به نیکی و درستی در عمل به آن ملتزم می‌شدند درحالی که کوتاهی کردند و آنچه که ابداع نمودند، عمل نکردند.

در این گفتار اشاره‌ای است به اینکه آن رهبانیتی که یاران مسیح از پیش خود ساختند، هر چند خداوند تشریحش نکرده بود، ولی مورد رضایت خدای تعالی و سنت خوبی بوده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹: ۱۷۳) ولی آنان به نیکی و درستی در عمل به آن ملتزم نشدند و در رعایت آن، آن گونه که شایسته و بایسته بود، عمل ننموده و کوتاهی کردند.

## ۲-۳- بررسی شبهه کاربرد استثناء نامعقول در قرآن

**تقریر شبهه:** «از چندین آیه قبل در خطاب با کفار، از اینکه به جهنم می‌روند صحبت می‌کند و در آیه ۴۰ صفات، افراد مؤمن و مخلص را از جهنمیان استثناء می‌کند. افراد مخلص که بخشی از کافران نیستند که از آنان استثناء شوند. مثل اینست که بگویند همه پرنده‌گان پرواز می‌کنند مگر گربه؟ گربه که جزء پرنده‌گان نبوده تا استثناء شود. افراد مخلص که بخشی از کافران نیستند که از آنان استثناء شوند!» (سها، بی تا: ۷۹۷).

«إِنَّكُمْ لَدَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ \* وَ مَا تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ \* أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ \* فَوَاكِهُ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ \* فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ»: در واقع شما عذاب پُر درد را خواهید چشید و جز آنچه می کردید جزا نمی یابید بغیر از بندگان مخلص خدا. آنان روزی معین خواهند داشت، میوه‌ها و آنان مورد احترام خواهند بود در بهشت‌های پر نعمت (صافات / ۴۳-۳۸).

### بررسی و نقد: می توان در تحلیل و نقد شبهه مذکور، بیان داشت:

۱- در آیه شریفه مورد بحث، استثناء منقطع و «إِلَّا» به معنای «استدراک» یا «لکن» است (ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۹: ۱۰۰؛ درویش، ۱۴۱۵، ج ۸: ۲۶۶). استدراک در علم نحو، اغلب برای رفع توهم از جمله قبل با اثبات یا نفی آن است. از جمله کارکرد استدراک، رها کردن جمله پیش از حرف استدراک به حال خویش و اثبات متضاد و نقیض آن، با جمله‌ای که بعد از حرف استدراک می آید، است (بابتی، ۱۴۱۳، ج ۱: ۱۹۳؛ عکبری، ۱۴۱۶: ۲۸۲). به عبارت دیگر استدراک، بیان مغایرت و تناقض کلام دوم با کلام اول، توسط حرف استدراک است (برکات، ۱۴۲۸، ج ۱: ۱۷۷؛ خطیب، ۱۴۲۴: ۳۸۹).

۲- در آیات شریفه مورد بحث، خداوند به گروه کافران و ستمگران می فرماید: «إِنَّكُمْ لَدَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ وَ مَا تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ». سپس با استثناء منقطع به معنای استدراک، از بیان حال کافران صرف نظر کرده و آنها را به حال خویش وا گذاشته و پس از «إِلَّا» استدراک، حالت و چگونگی گروه مخالف و متضاد آنان، یعنی بندگان برگزیده‌اش را این گونه بیان می فرماید: «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ».

۳- مفسران و ادیان معتقدند که استثناء در این آیه از نوع استثناء منقطع است. اما این که عبارت «عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» مستثنی از چیست دو دیدگاه وجود دارد: الف) استثناء ممکن است از ضمیر در «لَدَائِقُوا» باشد که در این صورت معنایش این می شود: «و لیکن بندگان مخلص خدا رزقی معلوم دارند و از چشیدن گان عذاب الیم نیستند» ب) استثناء ممکن است از ضمیر «مَا تَجْزُونَ» باشد که در این صورت معنایش این می شود: «ولیکن بندگان مخلص خدا رزقی معلوم دارند، ما و رای جزای اعمالشان» (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۲: ۸۳). هر دو هم صحیح و دارای وجهی است، به هیچ وجه نمی توان استثنای مذکور را متصل گرفت زیرا خالی از تکلف و زحمت نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷: ۱۳۵).

۴- کاربرد استثناء در آیه شریفه مورد بحث از جهت قواعد زبان عربی کاملاً درست و بدون اشکال است و با آگاهی از قواعد زبان و ادبیات عرب مذکور و دقت در معانی عبارات و حروف آیات شریفه فوق، این اشکال سطحی و شبهه بی‌اساس، برطرف خواهد شد و مراد حقیقی آیات بدون تکلف، قابل درک است.

۵- این شبهه نسبت به آیات دیگر نیز قابل رفع است؛ مانند: «بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْتُمُونَ\* وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ\* فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ\* إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» (انشقاق/ ۲۲-۲۵) زیرا علاوه بر آن که برخی از مفسران به منظور گشوده دانستن راه بازگشت به روی کفار (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۴۰۸)، استثناء در آیه مذکور را متصل (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۳۱: ۱۰۵) و معنای آن را این چنین دانسته‌اند: «مگر کسی که از کافران توبه کرد، زیرا گرچه آنان اکنون از کافرانند ولی هنگامی که توبه کنند و ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند، برای آنان پاداش فراوانی است» گروهی از مفسران و ادیبان بر این باورند که استثناء در آیه مورد بحث، منقطع و (أَلَّا) به معنای (لکن)، یا استدراک است (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴: ۷۲۸؛ ایاری، ۱۴۰۵، ج ۱۱: ۴۵۰؛ صالح، ۱۹۹۸، ج ۱۲: ۳۹۵). در آیات شریفه مورد بحث، ابتدا خداوند، با بیان شرح حال کافران، به آنان نسبت کذب و دروغ‌گویی داده و آنان را به عذاب درنفاک بیم داده‌است، سپس بعد از (أَلَّا) که به معنای استدراک است، به سراغ گروه متضاد آنان، یعنی مؤمنان و نیکوکاران رفته و از پاداش جاویدان آنان سخن گفته‌است.

### ۳-۳- بررسی شبهه استثناء اکثریت از اقلیت

**تقریر شبهه:** درخصوص آیات زیر، خطاب آیات به کفار و گمراهان است و می‌گوید که شما و معبودتان نمی‌توانید مردم را گمراه کنید، مگر جهنمیان را. مفهوم این آیات این می‌شود که جهنمیان (گمراه شدگان) اقلیتی هستند، درحالی که در ده‌ها آیه قرآن آمده که اکثر مردم گمراهند (یس/ ۷). بنابراین آیه ۱۶۳ سوره صافات، استثناء اکثریت از اقلیت است که یک خطای واضح کلامی است (سها، بی‌تا: ۸۰۰).

«فَإِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ\* مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ\* إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجُحِيمِ»: و بی‌تردید شما و آنچه را می‌پرستید، نمی‌توانید [مردم را] بر ضد خدا گمراه کنید. مگر کسانی را که [به اختیار خود به خاطر پذیرفتن وسوسه و اغواگری شما] به دوزخ درآیند (صافات/ ۱۶۳-۱۶۱).



### بررسی و نقد: می‌توان در تحلیل و نقد شبهه مذکور، مطالب ذیل را بیان داشت:

۱- در آیات شریفه فوق، استثناء مفرغ است و مستثنی منه، محذوف و تقدیر آن چنین است: «فَأَنْتُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ. مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ - أَحَدًا مِنَ النَّاسِ - إِلَّا مَنْ هُوَ صَالٍ الْجَحِيمِ» (طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۳: ۶۹) یعنی شما و آنچه می‌پرستید، نمی‌توانید [احدی از مردم را] بر ضد خدا گمراه کنید. مگر کسانی را که [به اختیار خود به خاطر پذیرفتن وسوسه و اغواگری شما] به دوزخ در آیند.

۲- برای تبیین مستثنی در آیات شریفه فوق، مثالی آورده می‌شود. اگر دانشجویان کلاسی بیست نفر باشند و سیزده نفر از این بیست نفر، اکثر جلسات غیبت کنند، استاد می‌گوید: هیچ دانشجویی غیبت نمی‌کند مگر آنکه او تنبل است. در این مثال گرچه تعداد دانشجویان تنبل (مستثنی) از حاضران بیشترند، ولی این افراد تنبل، جزئی از بیست دانشجو (مستثنی منه) هستند. همچنان که در مثال فوق، اقلیت از اکثریت استثناء شده است، در آیات شریفه مورد بحث نیز، مستثنی (جهنمیان) جزئی از مستثنی منه (کل انسان‌ها) می‌باشد و برخلاف گفته شبهه افکن، استثناء در آیات شریفه مورد بحث، اقلیت (جهنمیان)، از اکثریت (کل انسان‌ها) است؛ زیرا استثناء در این آیه از مستثنی منه محذوف (کل انسانها) می‌باشد و هیچ خطایی از جهت کلامی و ادبی در آن وجود ندارد.

۳- این شبهه در مورد آیه «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَ إِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (مائده/ ۷۳) نیز مطرح و اینکه در ابتدای آیه، معتقدان به تثلیث، کافر شمرده شده و در ادامه، گفته شده به کافران ایشان عذاب می‌رسد، استثناء غیر معقول است (سها، بی تا: ۷۹۹). خداوند در ابتدای آیه شریفه مذکور، قائلان به تثلیث را در زمره کافران می‌شمارد و در بخش پایانی آیه، می‌فرماید: «اگر آنان از آنچه می‌گویند دست برندارند، عذابی دردناک به کسانی از آنان که کافر شدند، می‌رسد». در نگاه اول به نظر می‌رسد، عبارت کسانی از آنان که کافر شدند «الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ» عیناً همان کافران هستند و شاید بهتر بود، به جای آن ضمیر (هم) قرار می‌گرفت. ولی این اشکال در صورتی وارد است که (مِنْهُمْ) در آیه شریفه وجود نداشته باشد. درباره معنای (مِنْ) در آیه شریفه دو دیدگاه وجود دارد:

الف) من بیانیه: «منهم» می‌تواند «بیانی» برای آنان که «لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ» باشد، معنای آیه: «به کسانی که از سخن خود توبه نکرده و بازنگشته‌اند، عذابی دردناک می‌رسد.» (ب) من تبعیضیه: نظر اغلب مفسران (ر.ک: خفاجی، ۱۴۱۷، ج ۳: ۵۲۳؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶: ۷۲؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۷: ۹۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱: ۶۶۴) بر این است که مفهوم آیه شریفه این چنین است: اگر از نصاری (قائلین به تثلیث) کسانی از آنان که توبه نکنند و از عقیده تثلیث دست برندارند و بر کفرشان باقی بمانند، حتماً عذابی دردناک به آنان می‌رسد. ولی کسانی که توبه کنند و از عقیده باطل تثلیث دست بکشند، از گروه کافران معتقد به تثلیث، خارج می‌شوند. پس با توجه به اینکه حرف (من) در آیه فوق، به معنای تبعیض است، عبارت (الَّذِينَ كَفَرُوا)، برخلاف (كَفَرِ الَّذِينَ) شامل تمام کافران نمی‌شود. بلکه افراد خاصی از کافران را در بر می‌گیرد که توبه نکرده باشند. به عبارت دیگر، رابطه کافران قائل به تثلیث، که در آغاز آیه شریفه مورد بحث آمده است، با کافرانی که عذاب دردناک به آنان می‌رسد، عموم و خصوص مطلق است. لذا هیچ‌گونه خطای کلامی در آیه شریفه فوق وجود ندارد.

#### ۴-۳- بررسی شبیهه جمع آوردن معدود

**تقریر شبیهه:** بر اساس قواعد عدد و معدود، معدود عدد دوازده، مفرد و منصوب است؛ ولی در آیه شریفه ذیل به صورت جمع آمده و عدد با معدود مطابقت ندارد. «اسباطاً غلط است و باید «سبطاً» باشد همچنین «اثنتی» باید «اثنی» باشد (سها، بی تا: ۷۶۵).

«وَقَطَعْنَا مِنْهُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَّا وَ أُوحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَنَهُ قَوْمُهُ أَنْ اضْرِب بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ...» ما آنها را به دوازده گروه - که هر یک شاخه‌ای (از دودمان اسرائیل) بود - تقسیم کردیم. و هنگامی که قوم موسی (در بیابان) از او تقاضای آب کردند، به او وحی فرستادیم که عصای خود را بر سنگ بزن! ناگهان دوازده چشمه از آن بیرون جست؛ آن چنان که هر گروه، چشمه و آبشخور خود را می‌شناخت... (اعراف/۱۶۰).

**بررسی و نقد:** می‌توان در تحلیل و نقد شبهه مذکور، این گونه بیان داشت:

۱- کلام با عدد تمام می‌شود؛ بی‌آنکه نیاز به معدود باشد. همان گونه که در کلام عرب آمده است: «قطعت اللحم أربعاً»؛ یعنی «أربع قطع»، یا «وواعدنا موسى ثلاثين ليلةً وأتممناها بعشر»

(اعراف / ۱۴۲)، یعنی «بعشر لیال»؛ نزد عرب، معیار محاسبه زمان، شب است؛ مانند «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا» (طه / ۱۰۳)؛ در موارد مذکور، معدود به دلیل معلوم بودن، حذف شده است.

۲- در این آیه نیز همین قاعده حکم فرماست؛ زیرا اگر کسی بگوید: «فَرَقْتَهُمْ إِثْنِي عَشْرَةَ»، گویا گفته است «فَرَقْتَهُمْ إِثْنِي عَشْرَةَ فِرْقَةً» و قاعده‌ای در زبان عربی رایج است که طبق آن «چیزی که معلوم باشد، جایز الحذف است». از این گذشته، اگر آورده شود، یا از باب «تأکید» است یا «حشو زائد».

۳- مفسران بر این اعتقادند که «أسباطاً» بدل از «إِثْنِي عَشْرَةَ» است نه تمیز، و تقدیر آن چنین است: «وَفَرَقْنَاهُمْ فِرْقًا أَسْبَاطًا وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً مُتَّفِرَّةً لَا مَجْتَمِعَةً»؛ آنان را به دوازده فرقه تقسیم و از هم جدا کردیم و این کيفری است که از آغاز دچار آن شدند؛ زیرا از پیروی موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ سرباز زدند (معرفت، ۱۳۸۸: ۴۵۷-۴۵۶).

## نتیجه

برآیند مطالب مطرح شده در این پژوهش را می‌توان ناظر به سه نکته بیان داشت: همانگونه که در متن با ذکر جزئیات، دلایل و مستندات مفسران و علمای بلاغت بیان گردید و به دلیل گستردگی، امکان ذکر مجدد آنها در این بخش وجود ندارد، شبهات مطرح شده در کتاب «نقد قرآن» بی‌اساس و مردود است و عمدتاً ناظر به عدم اطلاع از ظرایف، ظرفیت‌های زبانی و قواعد ادبیات عرب و استثنائات آن می‌باشد.

شبهات مطرح شده عمدتاً از منابع پیشین، بویژه آراء خاورشناسانی است که به رغم روشمند بودن پژوهش‌های ایشان، به دلیل عدم تسلط بر مبانی ادبیات عرب و تأثیر پیش فرض‌ها در وحیانی ندانستن کتب آسمانی، به دنبال ایراد اغلاط ظاهری و محتوایی در قرآن بوده‌اند. البته مشکل آنجاست که برخی از آثار پیشین، جواب برخی از شبهات مرتبط را سطحی یا ناقص داده‌اند و این تلقی را ایجاد کرده‌اند، علمای مسلمان جواب متقنی برای آنها ندارند.

آسیب‌های نگرشی (مانند تحت تأثیر واقع شدن از غرض‌ورزی‌ها علیه گسترش اسلام و...) و روشی (مانند عدم تسلط کافی بر ادبیات عرب، عدم توجه به قرآن به عنوان منبع قواعد عربی، توجه صرف به ظاهر قرآن و عدم رعایت ضوابط پژوهش) مؤلف/مؤلفان را به این لغزشگاه کشانده است.

## منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
۲. ابن عطیه لندلسی، عبدالحق بن غلب. (۱۴۲۲ق). **المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز**. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم. (۱۳۹۸ق). **غریب القرآن**. بیروت: دار و مکتبه الهلال.
۴. ابن عاشور محمد بن طاهر. (۱۴۲۰ق). **التحریر و التنویر**. بیروت: موسسه التاریخ العربی.
۵. ابوالفتح رازی، حسین بن علی. (۱۴۰۸ق). **روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن**. تحقیق محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۶. ابوحنان، محمد بن یوسف. (۱۴۲۰ق). **البحر المحیط فی التفسیر**. تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت: دار الفکر.
۷. ایاری، ابراهیم. (۱۴۰۵ق). **الموسوعة القرآنیة**. قاهره: موسسه سجل العرب.
۸. آلوسی، سید محمود. (۱۴۱۵ق). **روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم**. تحقیق: علی عبدالباری عطیه. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۹. بانی، عزیزه فوال. (۱۴۱۳ق). **المعجم المفصل فی النحو العربی**. چاپ اول. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۰. برکات، ابراهیم. (۱۴۲۸ق). **النحو العربی**. قاهره: دار النشر للجامعات.
۱۱. بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۴۱۸ق). **أنوار التنزیل و أسرار التأویل**. تحقیق: محمد عبدالرحمن المرعشلی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۲. حسن، عباس. (۱۳۶۷ش). **النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة**. تهران: ناصر خسرو.
۱۳. الخالدي، صلاح عبدالفتاح. (۱۴۲۸ق). **القرآن و نقض مطاعن الرهبان**. دمشق: دارالقلم.
۱۴. خطیب، ظاهر یوسف. (۱۴۲۴). **المعجم المفصل فی الأعراب**. تحقیق امیل یعقوب. چاپ چهارم. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۵. خفاجی، احمد بن محمد. (۱۴۱۷ق). **عناية القاضی و كفاية الراضی**. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۶. درویش، محیی‌الدین بن احمد. (۱۴۱۵ق). **اعراب القرآن و بیانه**. چاپ چهارم. سوریه: دار الارشاد.
۱۷. دقر، عبدالغنی. (۱۳۹۵ق). **معجم النحو**. تحقیق احمد عبید. دمشق: مطبعة محمد هاشم.
۱۸. زمخشری، محمود. (۱۴۰۷ق). **كشاف عن حقائق غوامض التنزیل**. بیروت: دار الکتب العربی.
۱۹. سها. (بی تا). **نقد قرآن**. ویرایش سوم. [بی جا]: [بی تا].
۲۰. سیرافی، حسن بن عبدالله. (۱۴۲۹ق). **شرح کتاب سیبویه**. تحقیق علی سید علی و احمد حسن مهدی. بیروت: دارالکتب العلمیه.

۲۱. شرتونی، رشید. (۱۳۸۷ش). **مبادی العربية في الصرف والنحو**. ترجمة سيد علي حسینی. چاپ سوم. قم: دار العلم.
۲۲. صالح، بهجت عبدالواحد. (۱۹۹۸م). **الاعراب المفصل لكتاب الله المرتل**. چاپ دوم. اردن: دارالفکر.
۲۳. صفایی، غلامعلی. (۱۳۸۷ش). **ترجمه و شرح معنی الأديب**. چاپ هشتم. قم: قدس.
۲۴. طباطبایی، سیدمحمدحسین. (۱۴۱۷ق). **الميزان في تفسير القرآن**. قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۲۵. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲ش). **مجمع البيان في تفسير القرآن**. تهران: ناصر خسرو.
۲۶. طبری، محمد بن جریر. (۱۴۱۲ق). **جامع البيان في تفسير القرآن**. بیروت: دار المعرفه.
۲۷. عکبری، عبدالله بن حسین. (۱۴۱۶ق). **اللباب في علل البناء و الإعراب**. تحقیق محمد عثمان. قاهره: مكتبة الثقافة الدينية.
۲۸. فخر رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق). **مفاتيح الغیب (التفسير الكبير)**. بیروت: دار احیاء التراث العربي.
۲۹. قونوی، اسماعیل بن محمد. (۱۴۲۲ق). **حاشية القونوی على تفسير البيضاوی**. بیروت: دارالکتب العلمية.
۳۰. معرفت، محمدهادی. (۱۳۸۸ش). **نقد شبهات پیرامون قرآن کریم**. ترجمة حسن حکیم باشی و دیگران. چاپ دوم. قم: موسسه فرهنگي تمهید.
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴ش). **تفسير نمونه**. چاپ پنجم. تهران: انتشارات اسلامیه.